

تأثیر اندیشه علامه وحید بهبهانی بر استفاده از عقل در مسائل اصولی با تکیه بر دریافت ملاک حکم

فاطمه کریمی^۱، محمد جعفری هرندی^۲

^۱ دانشجوی دکتری پژوهش محور، گروه الهیات - فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده علوم انسانی،

واحد یادگار امام خمینی (ره) شهرری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

^۲ دانشیار گروه الهیات - فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده علوم انسانی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهرری،
دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

نویسنده مسئول:

محمد جعفری هرندی

شماره ۲۰ / تابستان ۱۳۹۹ / ص ۱۵-۱
مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات (سال ششم)

چکیده

در هر پدیده‌ای شخصیت افراد نقش بسزائی در شکل گیری آن پدیده دارد و شخصیت و تفکرات حاکم بر او در پیدایش و نهادینه شدن و گسترش تحولات تأثیرگذار، می‌تواند قابل توجه و تأمل باشد. می‌توان گفت توجه به تعقل در استنباط احکام که در دوره تسلط اخباریان مغفول مانده بود با تحرک علامه وحید بهبهانی زنده شد و لذا بجا است که گفته شود در دو قرن و نیم اخیر که در باب اجتهاد ملاک احکام با رویه عقلانی مورد توجه فقیهان امامی مذهب قرار گرفته است، مرهون خیزشی است که زعیم آن علامه وحید بهبهانی بوده و از آن زمان به بعد است که ملاک و مناط و به عبارت دیگر «گرایش به خردورزی نوین» به صورت وسیع در حوزه فقه پویا ورود مجدد پیدا کرده است. پس از این عالم بزرگوار، شاگردان برجسته و تلاشگر مکتب او به مبانی عقلی توجه ویژه ای مبذول داشته و به دریافت ملاک حکم شرعی که قرابتی با قیاس مصطلح اهل سنت دارد، تأکید شده است.

کلیدواژه: وحید بهبهانی، ملاک، تعقل، حکم، اخباریان، اصولیان.

مقدمه

علم اصول، در روند تکامل با عبور از دو دوره تشریع^۱ و تفریع^۲ ادوار موازاتی را در دو مذهب امامیه و اهل سنت سپری کرد که می توان این ادوار را دوره تدوین (به باور شیعه، دوره تشریع که با غیبت امام زمان (عج الله) پایان می یابد، دوره تدوین شکل می گیرد) به پرچمداری عالمانی چون شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی، دوره تحول به میدان داری شیخ الطایفه محمد بن حسن طوسی که سالیان سال بر افکار فقهای بعد از خود تسلط داشت، دوره جمود و تقلید که بالغ بر دو قرن به طول انجامید و فقهاء از آراء و نظریات شیخ طوسی پیروی می کردند، دوره خیزش که با مخالفت با آرای شیخ طوسی شروع و به پرچمداری محمد ابن ادریس حلی به دوره نقادی و ارائه نظریات جدید می انجامد و حوزه های علمیه امامیه شاهد تحریر و خلق آثار در علم اصول فقه می باشد.

عبور از این ادوار، دوره رشد و تالیف آثار گرانشنگی چون معارج الاصول محقق حلی، تهذیب الاصول علامه خلی و معالم الدین فرزند شهید ثانی و سپس دوره تکامل در قرن یازدهم و شکل گیری مکتب اخباری گری به رهبری میرزا محمد امین استر آبادی (متوفای ۱۰۳۶ ه. ق) می انجامد. به عقیده استرآبادی، شیعیان با دسترسی به احادیث معصومان وظیفه دارند مسائل فرعی و وظایف علمی خود را از این منبع ارزشمند بدست آورند و نیازی به علم اصول ندارند ... شیعه علم اصول را که مبتنی بر استدلالها و تحلیل های عقلی است، از اهل سنت اخذ کرده است. (محمد امین استر آبادی، ۱۴۲۶ ه. ق. ، ۱۶-۱۷، ۲۹) ملا محمد امین استرآبادی با نگارش الفوائد المذنبه، جریان تازه و نیرومندی را در دفاع از اخباری گری آغاز کرد، جریانی که در ایران طرفداران فراوانی یافت و زیر سایه حمایت هایی که بدست آورد، توانست برای یک صد و پنجاه سال، به صورت رقیب جدی تفکر اصولی در صحنه بماند .

اصل مدعا این بود که فقه شیعه و طبعاً به کمک علم اصول، از مسیر روایات اهل بیت دور شده و به زبان معرفتی، عقل را جایگزین روایت کرده است. جاذبه این نگرش، برای دلبستگان به احادیث، امری عادی و کسانی را که می دیدند چطور فقه در میان قواعد اصولی گیر افتاده و از لطافت اخبار و احادیث دور مانده، بسیار جذاب بود. آنها مدعی شدند تمامی روایات کتب اربعه شیعه، قطعی الصدور بوده، و باید بر اساس آنها عمل کرد، زیرا با همین هدف گردآوری شده است. اخباری ها آن اندازه روی اخبار تکیه کردند که آشکارا از حجت ظواهر قرآن دست کشیدند و همین سبب شد که این مسأله به صورت یک اختلاف نظر مهم میان آنها و اصولیان درآید.

بی اعتباری عقل در استنباط احکام شرعی، مدعای اصلی جریان اخباری بود، به طوری که حتی فرد معتدلی مانند شیخ یوسف بحرانی با استناد به برخی از روایات که علیه «رأی» است، می گوید: «لامدخل للعقل فی استنباط شیء من احکامها بوجه». (بحرانی، بی تا، ۱/۱۳۲) جریان اخباری، اصل فقه را عبادات می داند و از آنجایی که عبادات، همگی توقیفی هستند و فقط اخبار می تواند تکلیف آنها را معین کند، این مسأله به بخش های دیگر هم، کم یا بیش، سرایت می کند، به طوری که «عبادات» مساوق با «شریعت» گرفته شده و حکم کلی به عدم مدخلیت عقل در آن داده می شود.

توجه اخباری ها به احادیث، با توجه به شأن و منزلت ائمه در میان شیعیان، طرفداران زیادی داشت و همزمان با سلطه اخباری گری در دوره دوم صفوی، جایگاه مستحکم تری یافت. البته چنین نبود که جریان اخباری گری، به خصوص در مراکز اصلی فکر شیعی کاملاً غالب شود، اما در کنار تسلط بر برخی از مناطق حاشیه ای، حتی در مراکز علمی هم توانست طرفداران پروپا قرصی بدست آورد و در مجموع، روی فکر دینی - شیعی تأثیر بگذارد. این جریان، همزمان علیه فلسفه و تصوف هم فعال بود و موج هایی نیز علیه آنها پدید آورد؛ ضمن آن که منازعه با فلسفه و تصوف، حتی در میان شماری از مجتهدان اصولی هم وجود داشت.

غلبه اخباری گری در قرن یازدهم و سپس دوازدهم، همراه با رشد علم اصول در میان طرفداران آن و حلقه داخلی شان بود. در نیمه های قرن یازدهم، کسانی مانند سلطان العلماء و سپس فاضل تونی با نگارش الوافیه، و نیز تلاشهای فاضل هندی و همین طور آقا حسین خوانساری و فرزندش آقا جمال، مسیر اجتهاد اصولی حفظ شد. در واقع، منازعه میان دو جریان ادامه داشت تا آن که در اواخر قرن دوازدهم این اختلاف نظر در حوزه های علمی عراق، به خصوص کربلا، بیشتر شد. در یک دوره، شیخ یوسف بحرانی با نگارش کتاب الحقائق، بر قدرت اخباری گری افزود و اندکی بعد علامه وحید بهبهانی در عرصه نگارش و تربیت شاگردان برجسته که بسیاری مانند میرزای قمی قدرت زیادی یافتند، موجی سهمگین علیه اخباری گری به راه انداخت و آهسته آهسته بنیاد آن را کاملاً سست کرد و جریان اصولی را دوباره بر کرسی صدرات فقه نشانند.

^۱ به دوره ای گفته می شود که حکمی از سوی خدا یا معصومین (علیهم السلام) جعل می شود و اجتهاد و استنباط در آن دخالتی نداشته باشد. در این عصر چون اجتهادی نبوده، علم اصول هم جایگاهی نداشته است.

^۲ دوره ای که احکام فقهی به استناد ادله شرعی یا اجتهاد وضع شده است. در این دوره پس از رحلت نبی مکرم اسلام (ص) و انقطاع وخی و به عبارتی دوره صحابه شکل گرفت و پیش در آمد آن حدیث و رای می باشد.

عقاید و اندیشه های مکتب اخباری گری که به شکل افراط گرایانه ای به عقل و استنباطات و ادله عقلیه تاخته بودند به شکاف عمیقی میان اجتهاد شیعه انجامید؛ اما ایستادگی و حرکت علمی علمای اصول به مرور ثمره داد و به رکود و عقب نشینی اخباریگری انجامید تا اینکه این مکتب قدرت و تحرک تاثیرگذاری خود را بر محیط فقهی و مباحث شیعی از دست داد. در راس چنین حرکتی، اندیشمند بزرگ علامه محمد باقر بن محمد اکمل بهبهانی (۱۱۱۸ - ۱۲۰۵ ه.ق)، مشهور به وحید بهبهانی فقیه اصولی قرن ۱۲ که به «وحید عصر» (یگانه دوران) ملقب شده است، حضور دارد. (مدرسی طباطبایی، ۱۳۶۲، ۷۱) وی با قدرت اندیشه و تبحری که در علم اصول داشت، ضمن مقابله با اندیشه های نادرست و افراطی اخباریان، تحولی شگرف را در مباحث اصولی پدید آورد و دوره نوینی را در راستای تکامل و بالندگی این علم پایه گذارد و سرمشاق خیزشی گردید که مکتب شیخ انصاری از ثمرات و برکات این جهش می باشد که تا عصر معاصر نیز همچنان آن اندیشه های خردگرایانه در کانون مباحث اصولی، فقهی و حقوقی قرار دارد. از زمان علامه وحید بهبهانی تا کنون دانشمندان و فقهای بزرگی با به عرصه علم اصول فقه و تدوین نظامات فقهی گذاشته اند که هر کدام با پژوهشها و آثار ماندگار خویش بر گستره و ژرفای مباحث عقلی و اصولی افزوده اند.

تا کنون در خصوص ویژگیهای مکاتب فقهی بطورعام و ویژگیهای مکتب فقهی - اصولی علامه وحید بهبهانی بطور خاص آثار قلمی مختلفی به رشته تحریر درآمده است که می توان به «الفوائد الحائریه» علامه بهبهانی، «الذریعه فی اصول الشریعه» علامه سید مرتضی رضی، «در آمدی بر بر تاریخ تحول علم اصول» آیت الله سید محمد باقر صدر، «الموجز فی اصول الفقه» آیت الله سبحانی، «المعتزله بین القدیم و الحدیث» اثر محمد عبده و طارق عبدالحلیم که در سال ۱۴۰۸ ق. دربرمینگام به چاپ رسیده، اشاره کرد؛ نمونه دیگر کتب محمد عماره است که گرچه برخی او از نومعتزله می دانند اما او خود منتقد طبقه اخیر از نو معتزله است که در کتابهای خود از حیث جمع آوری آراء نومعتزله سعی خوبی داشته اما بعضاً آراء را تقطیع کرده و پاسخهای او نیز علمی و برهانی نیست؛ کتاب «الاسلام بین التنویر و التزویر»، «سقوط الغلو العلمانی» هر دو چاپ ۱۴۱۶ ق نیز متعلق به ایشان است؛ البته در این بین نباید از ذکر نام کتاب دکتر احمد ادریس الطعان اهل سوریه گذشت؛ این کتاب با عنوان «العلمانیون و القرآن الکریم» چاپ ریاض در سال ۱۴۲۸ ق، در بین کتب عربی به نظر بنده از مزیت نسبی در نقد آراء مکاتب اخباری و معتزله برخوردار است. همچنین گفتگو با نصر حامد ابوزید، عابد الجابری، محمد ارکون، حسن حنفی تالیف محمدرضا وصفی. نویسنده در چهار بخش با چهارتن از نواندیشان مسلمان که از آنان به نو معتزله یاد می شود، مصاحبه کرده است. این چهار مصاحبه با توجه به فضای فکری و دغدغه های هر یک از آنان انجام پذیرفته است که زمینه را برای آشنایی بیشتر جامعه ی ایرانی با اندیشه ی آنان فراهم آورده است و عقلانیت نقادانه و کاربرد آن در مکاتب فقهی را بررسی و در سال ۸۷ به چاپ رسیده است. از دیگر آثار قابل ذکر و کاربردی می توان به «تاریخ فقه و فقهاء» دکتر گرجی و «مروری بر تاریخ فقه و فقهاء» دکتر جعفری هرندی، و کتاب «وحید بهبهانی پاسدار عقل» عباس عبیری و مقالات پراکنده چون «چند استفتای جالب توجه از وحید بهبهانی» اثر رسول جعفریان و مقاله «مباحث معرفتشناسی و تحول در علم اصول در مکتب وحید بهبهانی» نوشته مشترک محمد مهدی آصفی و سید مرتضی تقوی اشاره کرد؛ اما تحلیل جامعی که بتواند نقش و تاثیر اندیشه های این فقیه اصولی و شاگردانش را بر مکاتب فقهی پس از خویش (بویژه تاثیر عمیقی که در شکل گیری و بالندگی مکتب شیخ انصاری گذاشت و منجر به زایش افکار نوینی در فقه پویا گردید)، مورد بررسی و امعان نظر قرار دهد، وجود ندارد.

همچنین در خصوص استفاده از قیاس، ملاک، مناط و محوریت عقل در استنباط احکام فقهی و حقوقی، در مکتب وحید بهبهانی و آثار آن در پاسخگویی به مسائل مستحدثه و نقش مباحث مطروحه از سوی وی و استمرار آن توسط شاگردان ایشان، کمتر نوشتاری وجود دارد که این موضوعات و گفتمان اخباری و اصولی را به صورت بین رشته ای به چالش کشیده باشد. در این مقاله بر آنیم تا با روشی توصیفی، تحلیلی و کاربردی با رعایت تناسب و محدوده ی جولانگاه بحث، به تاثیر علامه بهبهانی در رویگردانی از روش اخباریون و گرایش به استفاده از رای که نقش عقل و اتکاء به محوریت ملاک در این تحول غیر قابل انکار است، پرداخته شود که فصل نوینی در این نوع بررسی باشد. همچنین بهره مندی از مثالهای کاربردی در روشهای پاسخگویی به مسائل مستحدثه فقهی در این مکتب از دیگر ابعاد نوگرایی این نوشتار است که امیدواریم بتواند این مبحث تازه، دریچه نوینی به عمق بخشی این مباحث بگشاید.

وحید بهبهانی و نوسازی خردورزی با اتکاء بر ملاک حکم

فقه وحید بهبهانی، نخستین فقه شیعی است که قواعد اصول فقه در آن به درستی اعمال شده و این خود مشخصه اصلی مکتب اوست. وحید در تأسیس این روش و مکتب فقهی و احیاء علم اصول کوشش فراوان نمود و رنج بسیار برد و مکتب علمی او که نمونه یک فقیه منطقی پیشرفته، با سیستم فقهی و حقوقی قوی و هماهنگ و استوار است با هیچ مکتب پیشین قابل مقایسه نیست.

در بیان نقش برجسته وحید بهبهانی در نوسازی خرد ورزی نخست باید به این موضوع توجه داشته باشیم که از چه زمانی مسلمانان متوجه مسائل علم اصول شده و چگونه به تدریج در کنار فقه، این علم نقش مهمی را بر عهده گرفته، و مفهوم اجتهاد و خرد ورزی دینی از دل آن درآمده است. علم اصول فقه، مانند هر علم و دانشی، صرف نظر از همه مسائلی که مستقیماً به آن دانش ها مرتبط است، صحنه زورآزمایی فکری و عقلی و صد البته معرفتی است، که یقیناً در نوسازی خردورزی دینی مورد توجه ماست. به عبارت دیگر، مساله ما این که علم اصول، اصولاً متکی به نوعی نظام اندیشه ورزی دینی است که می خواهد متن کتاب خدا و حدیث را بازگو کرده و مقدار «دلالت» و «احکام مرتبطه» آنها را به ما یادآور می شود. به عبارت دیگر علم اصول، قصد توانمند نمودن و به نطق درآوردن نصوص دینی را برای حل مشکلات پیچیده نظامات زندگی و زایش های جدید در آن، دارد. بر اساس این سیاق است که روشن می شود آیا حکمی از نصوص دینی (قرآن و سنت) در موضوعات مطروحه بدست می آید یا خیر، و اگر می آید چه حکمی و با چه سطحی از «دانش و خرد دینی» است. از همین روی دایره این رویشها و زایشها نیز حائز اهمیت می باشد و داشتن یا نداشتن تکالیف ما را به عنوان مکلف تعیین می کند. به همین دلیل می توان گفت فقه، با موضوع معرفت و خرد دینی پیوند بسیار بسیار نزدیکی دارد. درک این که چطور می توان از یک کلمه، یا عبارت، اعم از آن که یک آیه باشد یا حدیث، و در کل از متن کتاب خدا و سنت نبوی، معنای خاصی را مراد کرد و حکمی را بدست آورد، دقیقاً بستگی به نوع روش تعقل و میزان معرفتی است که بطور حتم اصول و ضوابط خاص خود را می طلبد.

در قرن دوازدهم هجری قمری که در این روش فقهی تحول شگرفی رخ داد و طی آن فقهای امامیه در چرخشی آشکار به مکتب اصولی و دوری از روش اخباریگری سوق پیدا کردند، شخصیتی چون وحید بهبهانی پرچمدار و ایفاگر نقش نخست این حرکت بود.

بی شک در تحلیل همه پدیده ها از جمله این چرخش، شخصیت پرچمدار حرکت و نقش آفرینان آن، نقش بسزائی در پیدایش و نهادینه شدن و گسترش تحولات تأثیر گذارو مانا دارد. از همین روی می توان گفت توجه به تعقل و خردورزی نوین در استنباط احکام که در دوره تسلط اخباریان بر فقه شیعه مغفول مانده بود با تحرک و پویایی علامه وحید بهبهانی احیاء و جهشی تازه یافت. بی جا نیست که می توان ادعا کرد در دو قرن و نیم اخیر که در باب اجتهاد ملاک احکام با رویه عقلانی مورد توجه فقیهان امامی مذهب قرار گرفته است، مرهون مجاهدت های علمی و نوسازی اندیشه ای است که زعیم آن وحید بهبهانی بوده و از آن زمان به بعد است که «ملاک و مناط» و به عبارت دیگر «گرایش به خردورزی» به صورت وسیعی در حوزه فقه ورود مجدد پیدا کرده است. برای بررسی فرآیند این نوسازی خردورزی و شناخت نقش بی بدیل شخصیت های تاریخی آن و ارزیابی تأثیر گذاری آنان در حوزه مورد نظرمی بایست موضوع در سه بعد مورد بررسی قرار گیرد.

نخست تبارشناسی و موقعیت خانوادگی و روابط و ضوابط حاکم بر جامعه ای است که شخصیت های این نوسازی و تحول در آن رشد یافته و خواه ناخواه بر شکل گیری شخصیت و تفکرات آنان تأثیر گذار است. این عوامل یعنی خانواده و آداب و رسوم و باورهای محیط پیرامونی در ساختار فکری هر فردی تأثیر بسزائی دارد؛ اگرچه یک فرد حتی فقیه نامور، ممکن است به دلیل رویدادها و برخوردهای بعدی، که در بعد دوم بدان اشاره می شود، تمام یا قسمتی از چنین باورها را کنار نهاده یا با تعمق و دلیل به صورت مستدل پذیرای دیدگاههای دیگر گردد.

بعد دوم این بررسی، فرآیند ارتباط فرد با حوادث و اشخاص تأثیر گذار هم عصر خویش است که این بعد از محل تحصیل، مباحثه، کار و فعالیت شروع می شود و با ارتباط و همسوئی یا تضاد با حوادث و رخداد های دوره ی خود ادامه می یابد. در این دوره است که شخصیت جدی و قابل بحث و گفتگوی بزرگان بروز کرده و غالباً در این دوره از زندگی خویش آنان باورهای نخستین خود را در مقایسه با آن چه دیده و شنیده اند به قیاس و موازنه می گذارند و با دلائل و براهینی که بر آنان عرضه شده یا خود بدان دست یافته اند، نتایجی را کسب می نمایند. بسیاری از فلاسفه و متفکران که از عوامل محیطی خود متأثر بوده و تحت آموزش اساتید خویش قرار داشته اند، زمانی بر آن شده اند تا خود مکتب جدیدی بنا نهند. درست بر همین اساس است که فلسفه اشراق، مشاء و حکمت متعالیه تولد یافته و باز هم در این حوزه و حوزه های دیگر چون ادبیات، جامعه شناسی، مردم شناسی، و حتی برداشت از مبانی احکام فقهی - که به دلیل تقدس و پایداریش امکان کمتری دارد تا راه را برای اندیشه بشری باز بگذارد - چنین رویدادی رخ داده و می دهد.

در میان فلاسفه قرون اخیر می توان از افکار ولتر و ژان ژاک روسو در حوزه فلسفه و جامعه شناختی و نیز از ولتر در حوزه دینی یاد کرد که هر دو فیلسوف در زمان خود دارای افکار و اندیشه هایی بوده و با حوادث و شخصیت های معاصر خویش برخوردهای متفاوتی داشته اند که تأثیر عمده ای در شکل گیری جامعه سیاسی، دینی و اندیشه ورزی زمان خود و پس از آن بجا گذاشته اند؛ کما اینکه در عرصه مذهبی اقدامات ولتر به عنوان یک کشیش نصرانی موجب تنش فراوان در جامعه مسیحیت شد و سرانجام مذهب پروتستان را با کلیسائی جدا از کلیسای کاتولیک بنیان نهاد.

در حوزه دینی اسلام، نیز می توان از تقابل معتزله و اشاعره و برخوردی هایی که در حوزه فقهی و حقوقی بوقوع پیوست، یاد کرد که منجر به پیدایش مذاهب کلامی و فقهی پایدار و قابل قبول جامعه اسلامی گردید. در همین زمینه به تفاوت و تقابل دیدگاهها در درون مذاهب هم می توان از باب نمونه به آراء فقهی متفاوت امام شافعی و اظهار نظر ابن ادریس در مقابل شیخ طوسی اشاره کرد.

بعد سوم تحلیل رخداد، بررسی تأثیرگذاری اندیشه ها و اقدامات شخصیت مورد نظر است که گاه در نسل بعدی خود مورد اقبال واقع شده و برای شاگردان او و سایرین حتی به اسوه فکری و رهبری اندیشه ورزی تبدیل شده است یا آنکه با تردید یا رد و بر حذر داشتن دیگران از آن افکار، مطرود جامعه گردیده است. در این زمینه مثال ها و نمونه هایی فراوانی وجود دارد که در حوزه تشیع می توان به آراء ابن ابی عقیل و ابن جنید (قدیمین) در واکنش منفی و آراء شیخ طوسی در جهت مثبت از سوی علمای خلف آن فقیهان اشاره کرد.

در بازخوانی شخصیت مرحوم وحید بهبهانی اگر چه هر سه بعد یاد شده قابل بررسی و تأمل همه جانبه است اما آنچه در حقیقت در این گفتار بدان پرداخته می شود، تمرکز بر بعد سوم شخصیت این عالم بزرگوار می باشد. علامه وحید به لحاظ تأثیر عقلانی و خردگرایانه بر شاگردان بلافاصله و با فاصله خود مکتبی را بناء نهاد که در میان مباحث مرتبط با خردورزی با تأکید بر «دریافت ملاک حکم در استنباط احکام» سیاقی نوین را به منصف ظهور نشانده.

در این زمینه می توان اذعان نمود که مکتب خردورزی وحید بهبهانی مبتنی بر اصول زیر می باشد:

الف) معرفت دینی،

ب) تعقل و اندیشه متصل به مبداء نورانی،

ج) اقناع نفس و پرهیز از هوای نفس،

د) بهره مندی از نصوص دینی در مشایعت اندیشه و تعقل در استخراج احکام از منابع اولیه،

ه) داشتن دید تعقل و خرد معرفتی برای اجتهاد و پاسخگویی مستدل مبتنی بر وحی و سنت نبوی در مسائل بدیع و نوظهور فقهی عصر خویش، (نوگرایی های فقهی)

ارتباط و پیوند این میراث خردورزانه با نصوص ثقلی، از علامه وحید بهبهانی و مکتب او نوعی اجتهاد را تجلی بخشید که ثمره بررسی آن صدور احکام فقهی است که آن احکام موضوعات و عمل مکلف به، را به دو بخش تقسیم می کند:

اول این که نصوص خاصی در باره بخش مهمی از موضوعات وجود دارد که می توان از آنها احکام شرعی را بدست آورد. دوم آن که برای بسیاری از موضوعات که نیاز به حکم دارد، نص خاصی وجود ندارد که بتوان حکم شرعی آن عمل را بدست آورد.

در بخش اول، نیاز به این دارد تا نص موجود را گویا کرده و حکم آن موضوع را بدست آورد. در آنجا هم البته مشکل «بیان» و «تفسیر متن» و «مقدار دلالت» و «دخالت عقل و اندیشه» و مسائلی از این قبیل وجود دارد. اما در بخش دوم، جایی که نصی وجود ندارد، خردورزی نوین مکتب بهبهانی نمود پیدا می کند. کار بدیعی که علامه وحید پایه گذاری کرد در حقیقت امر، روشن کردن نوع دلالت این نصوص و قواعد و قیودات آن در دلالت و استخراج و اجتهاد احکام شرعی است. مسائلی که مباحث الفاظ، در علم اصول، و حتی بسیاری از مباحث دیگر، به آن اختصاص دارد. این که وقتی گفته می شود «احل الله البیع و حرم الربا» (بقره: ۲۷۵) چطور می توان از آن حکمی را در خصوص مثلاً «جهش تولید و عدم وابستگی به بیگانگان و همچنین تقویت زیر ساختهای اقتصادی ملی» استخراج کرد؟ اما در مواردی که نص وجود ندارد، چه باید کرد؟ آیا با استفاده از کلیات وارد شده در دین، یا اموری شبیه به آنها می توان احکامی را برای آنها صادر کرد؟ اینها همه مشخصه ها و مختصات بارز اندیشه ورزی در مکتب «یگانه عصر» است که می توان از آن به دوران نوسازی خرد و تعقل دینی یاد کرد.

شاگردان برجسته مکتب وحید بهبهانی

پس از وحید بهبهانی، شاگردان و پیروان مبرز و نخبه ای که داشت، تدریس و تحقیق در این علم را به عهده گرفتند و با تلاش گسترده ای روش او را به درستی حفظ کرده و فقه شیعی را به سوی تکامل و بهره مندی از اندیشه و تعقل دینی به پیش بردند. آنها همچنان به تحقیق و نوآوری در علم اصول پرداختند و با اندیشه های بدیع و پژوهشهای انتقادی خود بر غنای این علم افزودند.

در این بخش برخی از نقش آفرینان و شاگردان مکتب وحید را ذکر کرده و نشان خواهیم داد که تأثیر شگرفت اندیشه های او چگونه پس از خودش نیز تأیید و قوام یافت.

- ۱) میرزا ابوالقاسم قمی (۱۱۵۱ - ۱۲۳۱ ه.ق.) وی صاحب کتاب قوانین است که از برترین کتابهای اصولی در مباحث الفاظ و مباحث عقلی است. محقق قمی، بحث حجت بودن دلیل عقلی و بحث ملازمه بین حکم عقل و شرع را چنان گسترشی بخشید که هرگز مانند آن را در آثار علمای پیش از او نمی بینیم و حتی در کتابهای پسینیان نیز مانند آن کم دیده می شود.
- ۲) شیخ اسدالله کاظمی (۱۱۸۶-۱۲۳۴ ه.ق.) وی نویسنده کتاب «کشف القناع عن حقیة الاجماع» است. این کتاب در بحث از حجت بودن اجماع، در نوع خود کتاب ارزشمندی است.
- ۳) شیخ محمدتقی اصفهانی (م: ۱۲۴۸ ه.ق.) وی صاحب حاشیه معروف بر معالم یعنی «هدایة المسترشدين» است. این کتاب یکی از برترین و برجسته ترین کتابهایی است که در مباحث الفاظ علم اصول نوشته شده است. شیخ انصاری معتقد است: «او، به کتاب حاشیه شیخ محمدتقی اصفهانی بر معالم، که در مباحث الفاظ است، اکتفاء کرده و از این روی، خود در مبحث الفاظ کتابی ننوشته است و در کتاب فرائد فقط به مباحث قطع و ظن و شک پرداخته است.»
- رابی که شیخ محمدتقی در این کتاب مطرح کرده است، پیوسته موضوع تحقیق و بررسی علمای پس از او، بویژه شیخ انصاری بوده است.
- ۴) شیخ محمدحسین اصفهانی (م: ۱۲۵۰ ه.ق.) صاحب کتاب فصول که از کتابهای ارزشمند در علم اصول است. این کتاب و کتاب قوانین، تا چندی پیش از متون درسی علم اصول بودند.
- ۵) محمد شریف آملی معروف به شریف العلماء (م: ۱۲۴۵ ه.ق.) او، از استادان شیخ انصاری است و بسیاری از علمای اصول از شاگردان وی هستند. شیخ انصاری همواره از آرای استادش، شریف العلماء، با احترام یاد می کند.
- ۶) ملا احمد نراقی (م: ۱۲۴۵ ه.ق.) وی، از استادان شیخ انصاری است و کتابهای «مستند الشیعه» را در فقه، و «عواید الایام» و «مناهج الاحکام» را درباره بخشی از قواعد فقهی و اصولی نوشت.
- ۷) سید محسن اعرجی کاظمی (م: ۱۲۲۷ ه.ق.) وی، از شاگردان علامه وحید بهبهانی بوده و کتابهای «المحصل فی علم الاصول» و «الوافی فی شرح الوافی» را نوشته است.
- ۸) سید محمد مهدی طباطبائی بروجردی بحرالعلوم (م ۱۲۱۲ ه.ق.) که با عنوان علامه بحرالعلوم پراوازه است صاحب اثر ارزشمند «المصابیح» که در دوران کهولت علامه وحید حوزه درسی پروتقی را فقه مذاهب اربعه در نجف اشرف تشکیل داد.
- ۹) سید جواد بن محمد حسینی عاملی (م ۱۲۲۶ ه.ق.)، مؤلف «مفتاح الکرامه» که با این اثر نفیس خویش دروازه های کرامت را به روی فقیهان گشود. او علاوه بر وحید از محضر علامه بحرالعلوم نیز کسب فیض کرده است.
- ۱۰) جعفر بن خضر نجفی، کاشف الغطاء (م ۱۲۲۸ ه.ق.) نگارنده کشف الغطاء، معروف به شیخ اکبر، از اسطوره های فضیلت و علم اصول فقه است و پس از ارتحال علامه بحرالعلوم ریاست شیعیان عراق و ایران را بر عهده داشت. او به شدت مدافع به کارگیری عقل و استدلال در درک عقاید و احکام شرعی بود و همواره به دفاع از علم اصول می پرداخت.
- ۱۱) علی بن محمد علی طباطبائی حائری کربلانی (م ۱۲۳۱ ه.ق.)، صاحب ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل؛ او علاوه بر وحید از درسهای فرزند وحید نیز بهره گرفته و تبحری خاص در علم اصول داشته است. رسائل دیگری چون رساله الاجماع و الاستصحاب، رساله الاصول الخمس، رساله المنجزات المریض و ... از آثار ارزشمند این فقیه اصولی است.
- ۱۲) ابوالقاسم بن حسن گیلانی قمی (م ۱۲۳۱ ه.ق.) نگارنده جامع الشتات و غنائم الایام و مناهج الاحکام؛ معروف به میرزای قمی، از علامه وحید اجازه اجتهاد و نقل روایت دریافت کرده و با مهاجرت به قم افکار اصولی خویش را ترویج و شاگردان بزرگی را تربیت نموده است.
- ۱۳) اسدالله بن اسماعیل شوشتری کاظمی (م ۱۲۳۴ ه.ق.) نگارنده مقابس الانوار، او همواره استاد خود علامه وحید را تجلیل کرده و در فتاوا بسیار احتیاط می کرد. او کشف القناع را در راههای استفاده از اجماع نوشته و از مروجان اصولی مکتب وحید می باشد.
- ۱۴) محمد بن علی طباطبائی مجاهد (م ۱۲۴۲ ه.ق.)، نگارنده المناهل والمفاتیح؛ رساله او در باب وجوب جهاد دردوره جنگ اول ایران و روس بسیار نقش آفرینی داشته و از او عالمی اصولی و بصیر به زمان یاد می شود.
- ۱۵) محمدباقر موسوی، حجة الاسلام شفتی (م ۱۲۶۰ ه.ق.)، آثار فاخری چون مطالع الانوار و تحفه الابرار المستنبط، و شرح تهذیب الاصول متعلق به اوست.
- ۱۶) محمدحسن بن محمدباقر نجفی (م ۱۲۶۶ ه.ق.)، صاحب جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، شیخ محمد رضا مظفر او را نماد رجال دینی می داند که ابهت و عظمت دین و فقهات را به رخ حکومت عصر خویش کشید. کتاب جواهر او جامع و منبع مهمی در فقه استنباطی بوده که نظیر آن تا کنون به رشته تحریر در نیامده است.

اینان تنها بخشی از برجسته ترین دانشمندان آن مرحله از تاریخ علم اصول هستند که در روشنگری اندیشه اصولی و نقد و رشد و ژرفا بخشیدن به آن، فعالانه سهیم بوده اند. بدون شک، تلاش این بزرگان در ظهور مکتب شیخ انصاری، پس از مکتب وحید بهبهانی، تاثیر محسوسی داشت. محققانی که کتاب «فوائد حائریه» وحید و کتاب «فرائد الاصول» شیخ انصاری را مطالعه کنند، تاثیر افکار علمای پیش از وحید را در تکوین مکتب اصولی وحید و تاثیر وحید و شاگردانش را در تکوین مکتب شیخ انصاری و شفاف شدن اندیشه ها و تحقیقات وحید و شیخ، به روشنی در می یابند.

کارآمدی عقل در درک مفاهیم و احکام فقهی

کارآمدی عقل و خرد ورزی در فقه، از جمله مهم ترین دیدگاههای ابتکاری علامه وحید، این فقیه مجدد است که او مجموع این اندیشه و نظریات اصولی را در کتاب ارزشمند الفوائد الحائریه مطرح کرده است. این کتاب، در حقیقت به عنوان یکی از مهم ترین فتوحات علمی که در دوران اخیر در علم اصول به رشته تحریر در آمده، به حساب می آید. بررسی و ارزیابی این کتاب و تعیین جایگاه آن در علم اصول جدید، نیازمند آن است که کند و کاو مختصری درباره دیدگاههای ابتکاری وحید صورت گیرد و پیوند این دیدگاههای تازه با تحولاتی که فقههای پس از او در دیدگاههای یاد شده ایجاد کردند، معلوم گردد. بدین سان می توان به نقش پیشتازی دیدگاههای وحید در علم اصول و کاربردی سازی عقل و خرد در درک احکام فقهی پی برد.

به طور کلی، در بحثهای فقهی مسائلی است که در آن موضوعات فاقد نص شرعی هستیم حال سوال این است، در چنین مواردی آیا می توان ادعا کرد که حکمی وجود ندارد یا آن که عقل حکم خاصی را به هر شکل و تحت هر نوع ضابطه ای که این دانش و اصول معین می کند، بیان می نماید؟

فقه، در حل موارد مشکوک یا مواردی که نصی وجود ندارد، نیاز به طرح اصولی هست تا راه را نشان دهد. این کار هم به خصوص از قرن هفتم به بعد و بیشتر در دویست، سیصد سال اخیر در علم اصول شیعی، مورد توجه بوده است. برای مثال ممکن است از برخی از آیات قرآن که روی تکلیف مالا یطاق یا قبح عقاب بلایان تأکید دارد، اصلی را بدست آورد تا ما را از قید تکلیف در مواردی که حکمی بیان نشده، رها سازد. اما استفاده از چنین اصلی، نیاز به چارچوبهای خردورزانه معرفتی هم دارد. نفس این مسأله که اگر در موردی نص شرعی وجود نداشت، آیا می توان از یک قاعده عقلی استفاده کرد یا خیر؟ این که رابطه عقل و شرع چه نسبتی با همدیگر دارد؟ آیا حسن و قبح عقلی پذیرفته می شود یا خیر؟ در واقع، نیاز به تبیین جایگاه عقل در این دانش بسیار آشکار است. توجه داشته باشیم که هرچه از قرن اول که قرن نص است، دورتر شدیم، از یک طرف سوالات فقهی تازه مطرح شد، از سوی دیگر موضوعات تازه بدون نص پیش آمد، از سوی دیگر اختلاف در درک نصوص موجود مطرح شد و... بیشتر مجبور شدیم سراغ علم اصول و اجتهاد برویم و همه اینها، نیازمند این بود که چارچوبهای معرفتی و بینشی در تعریف عقل، ارتباط آن با شرع، حوزه هر کدام، و مسائلی از این دست معلوم شود.

اگر بگوییم بخش مهمی از منازعات در دانش فقه، و تقسیم بندی جریانها و مکتب های فکری در اینجا، بر اساس همان تقسیماتی بوده که در نظام فقهی - معرفتی وجود داشته، سخن به گزافه نگفته ایم. البته، هدف صرفا نشان دادن جایگاه مباحث خردورزانه و معرفتی در دانشی است که اساس دانش فقه را به عنوان ابزاری برای تعیین چارچوب های زندگی و بینش های جاری در اختیار ما می گذارد.

اگر کسی اخباری یا نص گرا باشد، آیا معتقد است که خداوند در باره هر عملی از اعمال بشر، نص و طبعاً حکم خاصی دارد؟ این شخص می تواند بگوید، چنین نیست، اما در این صورت، با تعبیر قرآنی «لارطب و لا یابس الا فی کتاب مبین» (انعام: ۵۹) چه خواهد کرد؟ اگر گفت که خداوند در باره هر چیزی نصی دارد، موارد کاملاً جدیدی (مانند فناوریهای نوین در عرصه های پزشکی، کاربردهای نظام بانکی، اقتصاد و سرمایه گذاری خارجی و ...) که پدید آمده و اساساً در زمان نزول قرآن و صدور احادیث نبوده تا حکمی در باره آنها داده شود، چه خواهد گفت؟ آیا خواهد گفت که در باره آنها از اصول کلی، استفاده خواهد کرد؟ در این صورت، آیا این را نوعی اجتهاد خواهد دانست یا خیر؟ ممکن است این ادعا مطرح شود، هر نوع عملی که در عهد نزول و صدور حدیث معصوم نبوده و حالا پدید آمده، نوعی بدعت است و حکم شرعی آن روشن. دیدگاهی که در عصر جدید، وهابیان نجدی در یک دوره نسبتاً طولانی مطرح می کردند.

به طور کلی باید گفت، گرایش جریان اخباری همین است که ما برای زندگی بشر، به اندازه کافی نصوص داریم و در این زمینه با نگاه حداکثری، ماجرا را دنبال می کنند. اما این حکایت جریان اخباری است، جریان اصولی در این زمینه چه خواهد گفت؟ آیا آن جریان هم نگاه حداکثری دارد و معتقد است که هر عملی، حکم شرعی در دین دارد؟ طبعاً ممکن است بگوید، بله، اما چون اصولی است، سعی خواهند کرد بسیاری از موارد را با اجتهاد حل کند و در این صورت، به جز کتاب و حدیث، به عقل هم توجه خواهد کرد. چه اندازه؟ این نکته ای است که

در علم اصول که مورد انکار اخباریان است، اما اصولیان با تمام وجود شریعت را از فیلتر آن رد می کنند، به آن باور دارند. و بطور حتم این خردورزی می تواند در کنار منابع ثقلی نقش مانایی را ایفا نماید و به مسائل بدیع و نوظهور پاسخی مکفی بدهد. در همین زمینه علامه بهبهانی و شاگردان مکتبش تلاش کردند نشان دهند مقصودشان از مفاهیمی مانند عقل، استدلال عقلی، قطع، ظن، شک، حجت، معذرت و منجزیت، و مفاهیمی از این دست دقیقاً چیست. آیا اگر کسی در علم اصول از اصول عقلی سخن می گوید، مقصودش رسیدن به حکم قطعی عقلی است یا آن که در جریان تردید در برخی از امور، یعنی موارد مشکوک، به ظن و گمان بر اساس مفهوم حجت عمل شده، نه بر اساس انطباق با واقع بلکه کشف واقع^۳ و صرفاً برای آن است که در این قبیل موارد، حکمی که نزدیک تر به درستی تشخیص داده می شود، مورد عمل قرار گیرد و بر اساس آن فتوا صادر شود.

در واقع، آنچه در جریان تحول مکتب وحید در حوزه تعبیر خردگرایی معرفتی مطرح شده، عمدتاً به مسأله «اطمینان» و «یقین» نسبت به حکم شرعی و انطباق آن با واقع باز می گردد. وقتی مجتهد حکمی می دهد آیا عین همان حکم الهی است که در این باره صادر شده، یا در حکم حکم الهی است و البته می تواند مطابق آن باشد یا نه. به هر حال این که آیا راهی یقینی و علمی برای رسیدن به احکام الهی وجود دارد یا خیر؟ آیا همه ادله ای که برای صدور احکام شرعی استفاده می شود، در یک سطح از اطمینان و اعتماد هستند؟ چه تفکیکی میان آنها وجود دارد؟

در اینجا وحید و شاگردان مکتبش می کوشند، تفاوت ادله مختلف را در مقدار اطمینان به صدور حکم یا کشف حقیقت نشان دهند. این که بیشتر مباحث آنها در علم اصول جدید، بر محور قطع و ظن و شک و حجت است، نشانگر آن است که بحث کاملاً جنبه خردگرایانه دارد، هرچند در چهارچوب فقه، روایات، حکم شرعی، نص و مسائلی از این دست است.

اختراع تعبیر «حکم واقعی» و «حکم ظاهری» هم دقیقاً نوعی اعمال نظر خردگرایانه در باره احکام شرعی است. حکم واقعی آن است که گویی شکی در انطباق آن با واقع وجود ندارد و به عبارت دیگر «هیچ ملاحظه جهل به واقع یا شک در واقع» در آن اخذ نشده است. به عکس، حکم ظاهری آن است که «در موضوعش جهل به حکم واقعی و شک در حکم واقعی اولی اخذ شده است». به عبارت دیگر حکم ظاهری جایی است که اگر کسی فحص از حکم واقعی کرد و دلیلی بر آن پیدا نکرد، و در حال شک باقی ماند، باید دنبال آن بگردد که چه حکمی در این مورد باید صادر کند. آنچه صادر کند، حکم ظاهری خواهد بود. در باره تعریف حکم واقعی و ظاهری این تعبیر هم بکار رفته است که «حکم واقعی آن حکم شأنی است که در لوح محفوظ است، و حکم ظاهری این است که فعلاً دست ماست». (تعریف صاحب فصول، بنگرید: مدخل حکم واقعی، ویکی فقه). دو مرحله ای کردن معرفت بالا و پایین، نزدیک به بحث های معرفت شناسی از نوع جدید است که چندان به انطباق با واقع فکر نمی کند.

زاویه دیگر این مسأله این است که وقتی از «دلیل شرعی» صحبت می شود، در مکتب وحید بهبهانی و بعدها دیگر اصولیان و از جمله شیخ انصاری، از دو نوع ادله می توان سخن گفت: اول «دلیل»^۴ مانند کتاب، سنت یا ظنون معتبری که گاه مطابق واقع هستند و گاه نیستند و در واقع، «ظنی» هستند. اینها را اصطلاحاً دلیل اجتهادی می گویند. دوم «اصل» مانند اصل برائت و استصحاب و ... که مکلف، در وقت شک در تکلیف، از آنها استفاده کرده و حکم شرعی را بدست می آورد که در حقیقت دلیل فقهاتی می گویند، «مثلاً برائت برای کسی که در اصل تکلیف شک کرده باشد، یا احتیاط برای کسی که در مکلف به شک کرده باشد». (آصفی، نقش وحید بهبهانی، فقه اهل بیت، ۱۳۷۴، شماره ۴، ۱۴۴). این موارد، یعنی تمسک به اصول، تنها برای درآوردن مکلف، از اضطراب و بلاتکلیفی است، نه این که ثابت کند، یا تکلیفی وجود ندارد یا آن را که احتیاطاً عمل کرده، تکلیف واقعی او بوده است.

گفتنی است که از نظر بانیان این اندیشه، این دو دسته دلیل، در طول یکدیگر قرار دارند. اول امارات شرعی و سپس اصول عقلی. البته تفکیک حوزه این دو دسته دلیل، قدری مبهم بود و کار مهمی که شیخ انصاری انجام داد، تفکیک موارد این دو دسته دلیل از یکدیگر بود. (آصفی، ۱۳۷۴، ۱۴۵). این کار با تدقیق او در مفهوم «شک» و تفکیک مراتب و موارد آن از یکدیگر دنبال شد. یکی از اساسی ترین تفکیک های شیخ انصاری، این بود که شک را به شک در اصل تکلیف و شک در ملکف^۵ به تقسیم کرد و نشان داد که با این تفکیک بهتر می توان به اجرای اصول عقلی پرداخت.

در واقع، امارات شرعی، برای کشف حکم واقعی است، گرچه همان ها هم مشکلات خاص خود را دارد. اما در مواردی که آنها قادر به کشف حکم نباشد، به اصول تمسک خواهد شد. این روند، در علم اصول، می توانست بسیاری از مشکلات را حل کند، هرچند در این اواخر، معارضه با

^۳ طریق الی الواقع.

^۴ دلیل علم (ادله اربعه) و دلیل علمی (امارات، طرق شرعی یا ظن معتبر)

اصول عقلی، با تتبع بیشتر در احادیث حتی در میان جریان اصولی - از جمله روش مرحوم آیت الله بروجردی - می توانست جایگاه عقل را تضعیف کند.^۵ این در حالی است که اگر ما آن اصول عقلی را که وحید ارتباطش را با امارات و طرق شرعی و حدودش را با آنها تبیین کرد، جدی بگیریم، بسیاری از موارد، از نگرانی و حیرت در خواهیم آمد.

گفتگوی دو سویه عقل میان اصولیون و اخباریون و تاثیر علامه بهبهانی بر این گفتمان

همانطوریکه اشاره شد یکی از تمایزات مکتب اصولیان و اخباریان در حوزه فقه امامیه تکیه بر عقل در استنباط احکام شرعی است که اصولیان سخت از آن دفاع کرده ولی اخباریان چندان بدان توجه نمی کنند؛ اگرچه در پاره ای از ادله خود از آن نام می برند ولی تکیه بر عقل در نگاه اخباریان نه چنانست که اصولیان بدان باور دارند. برای مثال در لزوم عمل به احتیاط در شبهه تحریمیه ناشی از فقدان نص افزون بر ادله ای که از آیات و روایات می آورند به عقل هم تمسک بسته و از طریق «علم اجمالی به وجود محرمات زیاد در احکام شرعی» و «اصل خطر» بر آن شده اند که وجوب احتیاط در چنین شبهه ای را اثبات نمایند. (شیخ انصاری، ۱۴۱۹ه.ق، ۲/۸۷) با وجود این در عمل به قطع و موارد دیگر حکم مستند به عقل، حتی اگر قطعی هم باشد، را هم معتبر نمی دانند.

اصولیان در استناد به عقل میدان گسترده ای باز نموده و علاوه بر بحث از مستقلات و استلزامات عقلی در جهت استنباط احکام فقهی، از عقل برای اثبات بعضی از قواعد استنباط و از جمله اجماع استفاده کرده و این گونه دلائل را دلیل لبی نامیده اند.

در دوره ای که اخباریان در جامعه شیعه حرف اول را می زدند، مباحث اصول فقه رونقی نداشت تاجائی که گفته شده چون یکی از طلاب در محکمه قضاء مرحوم شیخ حر عاملی خواست اداء شهادت کند؛ شیخ از او پرسید چه کتابی خوانده و او در جواب از جمله کتبی که نام برد زبدةالاصول شیخ بهائی بود. شیخ حر این عمل را قاذح عدالت دانست و شهادت آن شخص را نپذیرفت. (ابن فهد حلی، ۱۴۰۷ ه.ق، ۲۹۳)

در چنین شرایطی طبیعی است که مباحث عقلی کنار نهاده می شود و بیشتر بر نقل بدون نقد تکیه می گردد. یکی از رخدادهای خوبی که با نهضت وحید بهبهانی جوانه زد و در طول زمان رشد یافت تکیه بر مبانی عقلی در استنباط احکام شرعی است. چگونگی به ثمر نشستن این بذر مبارک را می توان با تأمل و بررسی اصول فقه و حتی مسائل فقهی مطروحه پس از وحید به خوبی دریافت.

در جای جای متون اصول فقه که پس از این بزرگوار تدوین شده بحث از عقل و دلیل عقلی فراوان به چشم می خورد تا بدان حد که بسیاری از مسائل اصول فقه رنگ فلسفه به خود گرفته و می توان گفت به نحوی دچار افراط شده است ولی چنین توجهی به استنتاجات عقلی تأثیر شگرفی حتی در فهم منقولات و بالمآل در استنباط احکام فقهی به جای نهاده است.

احصاء مواردی که پس از مرحوم وحید بهبهانی، در آراء و اندیشه های اصولیان و فقهای شیعه از دلیل عقل متأثر بوده و یا آن که به صرف دلیل عقلی اثبات شده یا به بحث گذاشته شده فرصت زیادی را می طلبد. از میان این موارد نویسنده تکیه بر دستیابی به «ملاک دراستنباط احکام»، آن هم با دلیل عقل، را برگزیده تا نشان دهد که چگونه این مقوله در کتب فقهی و اصولی پیشینیان مطرح نشده یا اگر هم مطرح گشته بسیار کم رنگ بوده ولی بعد از وحید بهبهانی - و نه وسیله او - در میان فقیهان والا مقام جایگان ویژه ای یافته و چه بسا احکامی بر پی بردن به وجود یا عدم وجود ملاک صادر گشته است و این امر عمدتاً ناشی از رویکرد مرحوم وحید به خردورزی در مبانی دینی است.

«کشف ملاک» در فقه و حقوق و تاثیر وحید بهبهانی بر آن

ملاک در لغت به معنای «چیزی است که کاری بدان قوام و تکیه دارد» و لذا گویند «ملاک الدین الورع: آن چه دین بدان پایدار می باشد، پارسائی است» (مجمع البحرین، ۲۳۱، ۴/۱۳۷۵) و در اصطلاح ملاک عبارت است از آن چه حکم شرع دائر بر آن باشد. (سید محمد باقر صدر، ۱۴۱۹ه.ق، ۱/۲۸۹) ظاهراً ملاک و مناط و علت در اصطلاح فقهی به یک معنا بکار رفته و به معنای آن چیزی است که شارع علامت حکم قرار داده و اثبات و نفی حکم شرعی وابسته به وجود یا عدم آن است.

غزالی در باب قیاس در المستصفی می گوید: «مقصود از علت در شرعیات همان مناط حکم است یعنی آن چه شارع حکم را بدان منوط کرده و آن را علامت بر حکم قرار داده است» (غزالی، بی تا، ۲۸۱).

^۵ بنگرید: صافی، چشم و چراغ مرجعیت، ص ۱۵، نکته ای که در باره آیت الله بروجردی گفته و این که با تمرکز روی فقه الحدیث، کوشید تا نیاز به اصول عقلی را کاهش دهد

محقق حلی در تعریف تنقیح مناط چنین فرموده: «الجمع بین الاصل و الفرع قدیکون بعدم الفارق و یسمی تنقیح المناط» (محقق حلی، ۱۴۰۳ ه.ق، ۱۸۲)

ظاهراً اصولیان امامیه هم ملاک را همان علت می دانند، چنان که در بحث از قیاس که مورد اختلاف و محور بحث هم یافتن علت با تکیه بر عقل می باشد، مکرر از آن با واژه مناط یاد کرده اند.

در هر صورت در این نوشتار منظور از ملاک علتی است که حکم شرع بر آن متکی است و بنابر این مناط، ملاک و علت به یک معنا خواهد بود.

پس از وحید بهبهانی فقیهان و اصولیان شیعه که پیش از این کمتر به علت حکم (ملاک) آن هم ملاک و علت بدست آمده از طریق عقل، توجه می کردند، پس از آن که علم اصول فقه بوسیله مرحوم وحید حیات مجدّد پیدا کرد، سخت به چنین عنوانی توجه کرده و به طور مکرر و متعدد چه درمباحث فقهی و چه در اصول فقه برای ملاک آن هم نه ملاک منصوص (که جایگاه ویژه و غیر قابل بحث دارد) بلکه ملاک مستنبط – البته از نوع متیقن آن – ارزش فراوان قائل شدند.

نگاهی اجمالی به متون فقهی و اصولی که پیش و پس از علامه وحید بهبهانی تدوین گشته این نکته را به خوبی روشن می سازد که فقه‌های امامیه پیش از آن مرحوم در مباحث فقهی – اگرچه کم و بیش از دلیل عقلی استفاده کرده اند؛ اما از واژه ملاک یا مناط به ندرت یاد کرده و در لسان بعضی از فقها به هیچ وجه چنین واژه ای یافت نمی شود.

اما کتاب های فقهی و اصولی که پس از احیاء اصول فقه (که شاید بهتر باشد گفته شود تأسیس اصول فقه نو) تدوین شده به تدریج واژه «ملاک» و «مناط» وارد مباحثات شده و هر چه از زمان وحید دور شده و به دوره معاصر نزدیک می شویم تکیه بر «ملاک احکام» بیشتر و بیشتر می شود تا جایی که در شرایط فعلی که فقه امامیه منبع و مصدر قوانین مجرای جمهوری اسلامی ایران است عملاً تکیه بر ملاک و مناط و حتی علت مستنبط حکم بسیار فراوان یافت می گردد.

گرچه بررسی این موضوع فرصت و حوصله فراوان می خواهد تا به تفصیل کتب عمده فقهی شیعه امامیه از ابتدا تا کنون بررسی شده و موارد استفاده از ملاک و مناط استخراج شود که در این مقاله گنجایش و وسعت این کار وجود ندارد، اما به اجمال برای اثبات این اقتراح و جلب توجه اندیشمندان بدین امر توجه به سه موضوع را ضروری می داند.

موضوع نخست در خصوص کتب فقهی است: همان طور که گفته شد در کتب فقهی مدون پیش از وحید بهبهانی به ملاک، علت و مناط حکم شرعی بدست آمده از عقل توجهی نشده و اگر گفته شود که فقها به هیچ وجه بدین امر توجه نکرده بودند، سخن گزافی نیست اما پس از وحید بهبهانی کم و بیش تکیه بر ملاک حکم و علت مستنبط عقلی (اگرچه بدین نام مطرح نشده است) در مباحث رخ نمایی می کند و این امر به خصوص در احکام معاملات بیش از احکام دیگر مطرح و قابل ارزیابی است. به عنوان نمونه مباحث مربوط به حق^۶ و حکم^۷ که معمولاً در ابتدای بحث عقد بیع و بحث خيارات مطرح است عمدتاً متکی بر ادله عقلی است و حتی این بحث که احکام وضعی ناشی از احکام تکلیفی است یا تشریع مستقلی دارد، خود یک نوع بحث عقلی و مبتنی بر «ملاک احکام» می باشد.

در این جا مناسب است به رساله کوتاه و پرمحتوای مرحوم شیخ محمدحسین اصفهانی که در حاشیه وی برمکاسب تقریر شده، اشاره نماییم که شیخ در بحث بیع آورده و در این رساله مسئله حق و حکم را از طریق اصطلاحات فلسفی به بحث گذاشته است. (محمدحسین اصفهانی، ۱۴۱۸ ه.ق، ۲۵/۱)

در حال حاضر در جامعه فقهی ایران بحثهای فراوانی از مسائل مرجوع به ادله عقلی، آن هم از نوع پی بردن به ملاک، صورت می گیرد که همگی از جمله مسائل نوظهور و مستحدثه می باشند. به عنوان نمونه- بدون آن که قصد ورود به بحث را داشته باشیم- می توان از احکام و فتاوائی که از امام خمینی (ره) در خصوص حفظ نظام اسلامی به عنوان مصداق اوجب واجبات نقل شده، حکم تشکیل مجمع تشخیص مصلت نظام، موضوع رحم اجاره ای، معاهده و پیمان با ناپاوران به خدا و مسائل مربوط به حقوق اجتماعی زنان و نظایر این ها صادر شده، اشاره نماییم که همگی بر اساس استنتاجات عقلی و عمدتاً بر مبنای ملاکات می باشد که در حوزه فقه نوین وارد شده است.

^۶ حق آندسته از قواعد شرعی را که حالت تکمیلی دارند و در توقع تفسیرگر اراده ی افراد جامعه اند حق یا قواعد تکمیلی می نامیم. لذا نقل و انتقال یا تغییر آن جایز است مانند شروط ضمن عقدی که مفسر اراده ی طرفین معامله است یا حق تصرف در مال خود، موای قانونی تکمیلی یا غیره.

^۷ حکم آندسته از قواعد شرعی را گویند که حالت آمره دارند و کسی حق نقل و انتقال یا اسقاط تغییر آن را ندارد در فقه اسلام حکم یا قواعد آمره گفته می شود. مانند نمتز، روزه، وفای مفاد قرارداد و غیره.

موضوع دوم کتب اصول فقه است: مقایسه کتبی که پیش و پس از علامه بهبهانی به رشته تحریر درآمده، مبین این نکته است که در کتب پیشین بسیار کم و شاید بتوان گفت در حد نفی به ملاک و مناط حکم شرعی اشاره شده و این در حالیست که در کتب بعدی از جمله کفایه الاصول و تقریرات بزرگانی چون مرحومان نائینی، آقا ضیاء عراقی و کاظمینی جابه جا از ملاک احکام سخن به میان آمده است.

مرحوم آخوند خراسانی که بیش از دیگران در مباحث اصول فقه به میدان فلسفه نزدیک می شود بطوری که چون قلمش به دایره جبر و اختیار می رسد، "سر می شکند" (آخوند خراسانی، بی تا، ۱/ ۱۰۱)، در امر هشتم از امور دهگانه ای که در فصل مربوط به اجتماع امر و نهی در آغاز آن می آورد، پی بردن به ملاک حکم را مناط کار قرار داده و اقوی بودن ملاک حکم ناشی از امر یا نهی چه در مقام ثبوت و چه در مرحله اثبات را مؤثر در بحث می شمرد؛ امری که پی بردن به اصل ملاکات و قوی و اقوی بودن هریک از آنها غالباً با ابزار عقل میسر است. همچنین آخوند خراسانی در امر دهم از امور یاد شده، بحث از ملاک را ادامه می دهد. ایشان همین گونه توجه را در بحث «اجزاء» در جایی که سخن از انجام کاری در حال اضطرار^۸ به میان آمده هم مطرح نموده اند. همچنین مرحوم محقق نائینی در مباحث اصولی و فقهی خود بسیار به ادله عقلی اعم از مستقلات و استلزامات توجه داشته و بحث از ملاک را هم سخت مورد توجه خویش قرار داده است.^۹ نائینی در مسئله مخصص لبی بر این باور است که: «وقتی مخصص لبی بود با مخصص لفظی تفاوتی ندارد و هر دو موجب می شود که نتوان به عام در فرد مشکوک استناد کرد (شبهه از خاص به عام سرایت می کند)»^{۱۰} مگر آن که عقل ملاک حکم شارع را درک کند. (الکاظمی، ۱۴۰۴، دق، ۱/ ۵۳۷؛ مظفر، ۱۴۲، ۱/ ۱۳۷۰) این اظهارنظر صراحت دارد که برای عقل امکان دارد «ملاک» را دریابد و حکم شرعی مسلم را با آن تخصیص بزند؛ چنانکه با مخصص لفظی بر عموماً شرعی تخصیص وارد می شود. غرض آنست که اصولیان پس از مرحوم وحید فراوان به حوزه ادله عقلی، و از این میان به «درک ملاک» که می توان گفت نوعی قرابت باقیاس مصطلح دارد، وارد شده اند.

موضوع سوم مقایسه دو کتب هم نام از دو فقیه مطرح می باشد: این موضوع بیش از دو مورد یاد شده برجسته و قابل لمس است. مقایسه میان دو کتاب «القواعد و الفوائد» شهید اول و کتاب «القواعد الفقهیه» مرحوم بجنوردی؛ مقایسه مطالب این دو کتاب که متضمن احکام کلی فقه تحت عنوان قواعد است این نکته را متبلور می سازد که مرحوم شهید اول اگرچه کم و بیش از عقل برای اثبات قواعد بهره برده اما از ملاک و مناط سخنی به میان نیاورده است اما مرحوم بجنوردی در فرازهای متعدد در اثبات قواعد از ملاک حکم سخن به میان آورده و در مواردی حتی «ملاک» را برادله دیگر ترجیح داده است.^{۱۱}

❖ مصلحت و کشف ملاک

اگر مصلحت را به معنای انگیزه و زمینه ای برای ایجاد حکم تلقی کنیم می توان «ملاک» را هم به همین معنا بگیریم و به همین جهت گفته می شود که احکام شرعی مبتنی بر «مصلحت» است. «مصلحت» که رفته رفته از آن به عنوان «ملاک» تعبیر خواهیم کرد، موجب گشته که عده زیادی از محققان مسلمان بر این باور باشند که تمام افعال مکلفان پیش از آنکه بدان توجه و مطرح گردد از ناحیه خداوند متعال دارای حکمی مشخص است. به عبارت دیگر هیچ عملی وجود ندارد که حکم آن از پیش تعیین گشته باشد، چون اعمال یا دارای مصلحت است یا دارای مفسده، هر کدام از آن ها به علت عدل و عدالت (به معنایی که معتزله و شیعه بدان باورند) که در ذات باری تعالی وجود دارد میبایست

^۸ بی گمان عقل حکم می کند بر این که، ارتکاب حرام به منظور حفظ مصلحت بزرگ تر، جایز بلکه لازم است. و حفظ جان هم از مصالح بزرگی است که ارتکاب بسیاری از محرمات در مقایسه با ارزش جان کوچک می نماید. بنابر این هرگاه کسی به خاطر درمان و یا مانند آن ناچار به انجام حرام گردد و یا مضطر بر ترک واجب شود، به حکم عقل جایز است و به کمک قاعده ملازمه میان حکم عقل مستقل و شرع، حکم شرعی نیز ثابت می گردد. این دلیل یک ویژگی دارد و آن این که، افزون بر جواز ارتکاب محرمات، ترک واجبات را نیز جایز می کند، چون ملاک حکم عقل در هر دو مورد وجود دارد بر خلاف ادله دیگر که تعمیم آن ها نسبت به ترک واجبات نیاز به الغای خصوصیت و یا تنقیح مناط داشت. و از طرفی چون این حکم، عقلی است نه لفظی هر جا در جواز ارتکاب حرام و یا ترک واجب شک کنیم باید به قدر متیقن اکتفا شود.

^۹ استنباط عقلی وظیفه شخص در دو حالت شک در تکلیف و شک در مکلف به، از ابتکارهای وحید است که در آثار محققان اصولی پیش از او، به صورتی روشن و روشمند و منظم، نشانی از آن دیده نمی شود

^{۱۰} وحید بهبهانی، بنیانگذار دسته بندی تازه ای از شک و تقسیم آن به شک در تکلیف و شک در مکلف به است. این کار فتح بابی بود که فتحهای فراوانی را در این علم به دنبال داشت و بی تردید علم اصول جدید، وامدار این تجزیه و تقسیم بندی است که وحید در بحث شک انجام داده است.

^{۱۱} برای نمونه می توان به مباحث مرحوم بجنوردی در قواعد نفی سبیل، عسر و حرج و لاضرر اشاره کرد که از ملاک حکم که عمدتاً برخاسته از بکارگیری عقل می باشد بحث شده است.

حکم آن‌هم تعیین شده باشد البته این نظر گروه زیادی از دانشمندان اسلامی است و سخنِ باور خود را با این عبارت «احکام تابع مصالح و مفاسد است» تعبیر می کنند؛ در مقابل کسانی هستند که به این معنا احکام را تابع مصالح و مفاسد نمی دانند. این گروه همان کسانی هستند که منکر حسن و قبح ذاتی هستند. این گروه بر این باورند حکمی که از ناحیه خدا مقرر شده تابع مصلحتی در موضوع می باشد و نه اینکه از پیش، موضوع دارای مصلحت و مفسده بوده و خداوند به آن امرونهی فرموده باشد. محقق قمی صاحب قوانین، در بیان اقسام مصالح تذکر می دهد: «الاحکام الشرعیه تابعه للمصالح، فجازان یختلف بالنسبه الی المجتهدین کاستقبال القبله، فإِنَّه یلزم کل من غلب علب ظنه أن القبله فی جهه أن یستقبل تلك الجهه إذالم یکن له طریق الی العلم ثم تكون الصلاه محزیه لكل واحد منهم وإن اختلفت الجهات الخ (علامه حلی، ۱۴۰۳ ه. ق، ۱۸۱)

متقدمین نیز که توجه به قیاس می کردند، در واقع می خواهند با رأی خود در به دست آوردن ملاک (مصلحت و مفسده) تلاش کنند و بگویند چون مصلحت هست و مصلحت شرعی است در نتیجه واجب است و چون مفسده هست، پس حرام است؛ یعنی استفاده از عقل برای رسیدن به حکم شرعی این ایهام را ایجاد کرده که کسی که می خواهد با ابزار عقل حکم شرعی را بیابد، باید ملاک را با رأی خود پیدا کند، یعنی همان مصلحت وجوب و مفسده حرمت را که شارع نگفته است، عقل فهمیده و درک کند.

این فهم عقل، عمدتاً ریشه در مصلحت و مفسده پیدا می کند و کم کم از علم کلام در استنباط فقه می آید و آنچه می تواند مصلحت و مفسده را برای همگان اعم از موافق معتزله و یا مخالف آن‌ها را به عنوان مسئله مهم مطرح می کند «تعقل و خردورزی» است. مسئله تخطئه و تصویب هم از این دو دیدگاه ناشی شده است، یعنی برخی می گویند که خودمان به خاطر اینکه مصلحت و مفسده در ذات شیء وجود دارد با عقل مصلحت و مفسده را تشخیص می دهیم و با حکم عقل، حکم فقهی مسئله را صادر می کنیم.

علماء اصول بخصوص متأخر، مانند محقق و علامه از مسئله مناط زیاد سخن به میان آورده اند و مسئله مصلحت در تمام احکام به نحوی مستتر است و با توجه به رأی معتزله (قبل از تحقق امرونهی به موضوعی و فعلی مصلحت وجود داشته و به دلیل مصلحت واجب و مستحب شده و به دلیل مفسده ای که وجود داشته حرام یا مکروه شده) و رأی اشاعره (احکام دارای مصلحت و مفسده هست، اما پس از توجه عقل به فعل مکلف ایجاد می شود)، وقوع و تحقق مصلحت در دو زمان متفاوت بوده و منجر به مخطئه و مصوبه شده است.

پاسخهای فقهی وحید بر مسائل مستحدثه عصر خود

یکی از نتایجی که علی القاعده، می بایست از تفکر اصولی خردگرا و تاثیر یافته از مکتب وحید گرفت، توجه به مسائل بدیع و نوظهور فقهی بوده است. این مفهوم از چه زمانی وارد فقه شیعه شده است؟ در میان اندیشمندان مسلمان، نفس این سوال که اگر مسأله ای فقهی مطرح شد که حکم منصوصی در باره آن و موضوعی که طرح کرده نداشت، و تصریحاً این که، مسأله «جدید و نوظهور» ی بود، چه باید کرد، اهمیت زیادی دارد. آیا این بحث که ما باید به مسائل مستحدثه توجه کنیم، صرفاً محصول عصر جدید و رشد تکنولوژیکی آن است؟ آیا فن آوریهای پیچیده و زندگی ماشینی عصر نو، معلول پیدایش چنین اموری است؟ چنین به نظر می رسد که این سؤال و سئوالاتی از این دست و بویژه مبتلابه در زندگی انسان امروز، سؤال جدیدی است، اما این که از کدام نقطه مباحث خردگرا و بینشی، فقها به این مسأله توجه کردند، جالب است. ما از چه راهی باید اقدام کنیم تا موضوعی را که پیشتر اصلاً وجود خارجی نداشته مورد بحث قرار دهیم. نباید غافل بود که در این عرصه، مسائل باریک تر از مو وجود دارد. ممکن است در همین موارد مثل درمان بیماریها با فناوریهای نانوتکنولوژی، اهدای گامنت در زنان نابارور، و ... با این که کاملاً جدی است، کسی آن را مصداق نصوص قدیمی درباره وظیفه حاکمیت اسلامی در حفظ سلامت عمومی جامعه بداند، یا مثلاً مصداقی از لاضرر و لاضرار تلقی کند، و دیگری بگوید، چون کاملاً جدید است، هیچ تکلیفی در قبال آن وجود ندارد. تفاوت این قبیل نکات در نتیجه گیری مهم است. حال تکلیف ما بعنوان مکلف و تکلیف فقهاء ما به عنوان مجتهد در برابر آنها چیست؟ آیا ذیل یکی از موضوعات کلی قبلی می رود، یا به عنوان یک موضوع تازه که تکلیفی برای آن در نصوص دینی نیامده، مورد بحث قرار می گیرد. اعمال جراحی پیشرفته روی بدن انسان، اهدای اعضاء فرد مرگ مغزی شده و ... فناوریهای پیچیده مثل نانوپزشکی، دستکاریهای ژنتیکی و ... که آمد، همین بحث مطرح شد، همین طور فناوریهای نوین در زندگی انسان؛ به عنوان مثال امروزه بیماریهای مختلفی شیوع یافته که از نظر اجتماعی می تواند حقوق زوجیت را در جامعه تحت تاثیر قرار دهد و به عبارتی حتی به انحلال خانواده بیانجامد بیماریهایی چون اختلالات جنسی، شخصیتی، ناباروری و ... که بر اساس مکتب وحید می توان پلسخ متقنی به این قبیل موضوعات نوظهور به روش درک ملاکات اعم از منصوص و مستنبط پاسخ گفت. این امر مبین آنست که فایده قواعد فقهی تنها سازماندهی مسائل نوظهور نیست و بلکه به روش کاربردی سازی عقل می توان اصول لازمه را استنباط نمود. در ذیل این موضوعات این امر نیز مطرح شد که آیا کسی می تواند امر «نویی» را بیاورد؟ برخی منکر بودند، چون هیچ

وضعیت آنها معلوم نیست و مصداق بدعت است. برخی دیگر، آن را بی ربط با امر دینی می دانستند و می گفتند لزومی ندارد آن را بدعت بدانیم، زیرا بدعت آن است که به عنوان امر دینی مطرح شود، در حالی که این اساساً ربطی به دین ندارد و فناوری و جهش صنعتی و علمی در جامعه است که با قواعدی چون نفی ضرر، نفی حرج، و... باید بدانها پاسخ گفت و نقش عقل و خرد دینی بیش از پیش برجسته می گردد. به هر روی، چه راهکارهایی علم فقه و اصول آن برای این امور داشت؟ این راهکارها چه مقدار به مباحث خردورزی و تعقل و فقه پویای معرفتی بر می گشت؟ به عبارت دیگر از چه راهی ممکن بود که ما از این وضعیت بدرآییم و تکلیف خود را بدانیم. شاید به عنوان شاهد در باره بدعت این جمله از میرزای نائینی که رساله در دفاع از مشروطه نوشت، و دقیقاً در باره قانون اساسی که پدیده کاملاً جدیدی بود، جالب باشد: «مقرراتی که یک فرد یا اهل یک کشور در امور زندگی تنظیم می نمایند و خود را به آن ملزم می دارند، چه آن که آن را در دفترچه ای و کتابی ضبط نمایند یا ننمایند، چون قصد تشریع نباشد، بدعت نیست» (فراسخواه، ۱۳۸۸، ۳۸۹). در دوره جدید، هم در امتداد عقل گرایی وحید بهبهانی و مکتب اصولی او، و هم فشاری که تفکر جدید غربی بر ما گذاشته، راه برای تقویت عقل فراهم شده و مهم شرح این است که چگونه می توان از عقل و خرد دینی، در مقام یک حجت استفاده کرد و اگر این عقل، در تعارض با برخی از نقل قرار گرفت، چه باید کرد. برای مثال، در حل اینگونه مسائل، یکی از اصطلاحاتی که وحید بهبهانی وارد اصول جدید کرد، بحث «التعدی عن مدلول النص» بود. آنچه منصوص است، امکان آن را دارد که ما را به سوی غیر منصوص ببرد. البته مهم است بدانیم فشار دنیای جدید ما را وادار می کند تا با یک تغییر کلیدی در اجتهاد، راه حل برای آن ها بیابیم تا تغییر در علم اصول ما را به سمت ارائه دیدگاه های جدید برای ایجاد تحول در نظام اجتهاد تعقیب می کند. هرچه باشد، به هر حال، نتیجه این است که در میان گروهی که امکان این تغییر رویه وجود دارد، می توان نوعی متفاوت فکر کردن و بکارگیری خرد و اندیشه را دید، چنان که نگارش رساله ای مانند تنبیه الامه در باره مشروطه، مسلماً، نتیجه تعدی از نص و دیدگاه های خردگرایانه دیگری است که در فکر اصولی وحید بهبهانی پدید آمده است. به گفته وحید، تعدی از نص در اجتهاد فقهی فراوان رخ می دهد و اگر در مواردی اعمال نشود، بسیاری از احکام خدا مغفول می ماند. (وحید بهبهانی، ۱۴۱۵ ه. ق.، ۲۸۹). به گفته «المنصوری» این توصیه، هم برای مجتهدانی است که کمتر به اصل این نکته توجه کرده و آن را به عنوان یک روش مورد توجه قرار نداده اند و هم در نقد اخباری هایی است که از اساس با اجتهاد مخالف هستند (منصوری، نظریه التعدی عن النص، چاپ در مجموعه المقالات الاصولیه، گنگره وحید بهبهانی، ج ۱، ص ۴۷۶). به گفته او، وحید از مسائل مستحدثه یاد نکرده، اما مسلماً یکی از موارد تعدی از نص، بلکه قاعده ای که بتوان بر پایه آن بحث از مسائل مستحدثه کرد، همین جاست (منصوری، همان، ۵۱۶ - ۵۱۷). بحث در این باره و این که تعدی باید در چهارچوب اصول باشد، نه تعدی بی دلیل، طولانی است، اما این اشاره، صرفاً به خاطر آن بود که به جنبه دیگری از مبحث خردورزی و تعقل گرایی دینی در دیدگاه های اصولی وحید بهبهانی به عنوان منادی نوعی انقلاب فقهی توجه داشته باشیم. روشن است که به رغم همه این تحولات فکری، آنچه یکسره ذهن آنها را به خود مشغول می کند، این است که مبدا روشی مانند همین تعدی از نص، با موارد مشابه دیگر، آنها را از چارچوب شرع خارج کند؛ چرا که تجربه های قدیمی که در اجتهادهای منفی وجود داشته، مانند قیاس و امثال آن، همیشه پیش روی آنها خودنمایی می کند و این نوع واهمه بر سر آنها سایه انداخته که غالباً شرایط را برای گرفتن نتایج روشن تر، محدود و محتاط تر می کند.

نتیجه گیری

این که چگونه در گذشته به مسئله ملاک توجه نمی شده و پس از نهضت علمی مرحوم وحید بهبهانی به این امر توجه ویژه شده مسئله قابل تأملی است و بهتر می نماید که آن را در مباحث «جامعه شناختی فقه»- اگر این عنوان مورد قبول قرار گیرد، به بحث گذاشت. قابل تأمل بودن این امر جهات مختلف و متفاوتی دارد ولی آن چه برای صاحب این نوشته بیش از همه تأمل برانگیز می باشد این نکته است که جامعه فقهی و مذهبی شیعه پس از یک دوره نسبتاً طولانی که تحت تأثیر گرایش اخباری قرار داشت و در این گرایش تقدس و دل بستگی خاصی به احادیث اهل بیت اظهار می داشت و در سایه این دلبستگی از تأمل و خردورزی دور بود، ناگهان به خود آمد که در این دوری از اندیشه و تعقل چه خسارتی دیده و لذا با دعوت مؤثر مرحوم وحید بهبهانی که اتفاقاً پشتوانه مشابه اخباریان را دارا نبود از این خواب بیدار شد و بر خلاف گذشته در یک واکنش شدید، به عقلانیت و خردورزی اهمیت فراوان داد تا بدان جا که مباحث اصول فقه، پس از این، تحت تأثیر مسائل فلسفی؛ از نوع عملی آن قرار گرفت. گرچه مرحوم وحید بهبهانی خود در این جهت فرصت آن چنانی پیدا نکرد که مباحث فقهی و اصولی را در حوزه عقل مطرح سازد ولی صلاتی که درداد تأثیر خود را در طول زمان بر جا گذاشت و از این منظر است که می توان گفت شخصیت این عالم را می بایست در ثمراتی که نهضت و مکتب او داشت بیشتر جستجو کرد تا اقداماتی که به عمل آورد.

در مسائل نوظهور می توانیم فکر کنیم که انبوهی از آراء فقهی به صورت پراکنده در میان استفتاءات این مدت هست که تا اندازه ای مدیون دیدگاه های وحید بهبهانی و چاره اندیشی هایی است که اندیشه های نوین او، در این باره ارائه کرده است. این اصول، می توانست گشایش های زیادی را پدید آورد، اما چنان که گذشت، کار به صورت طبیعی پیش نمی رفت و اغلب، احتیاط های فراوان، جای فتوای روشن و صریح را می گرفت و دریچه های ایجاد شده را می بست.

منابع و مآخذ

- آخوندخراسانی، ملامحمدکاظم، (بی تا)، کفایةالاصول، تهران، کتابفروشی اسلامیة.
- انصاری، شیخ مرتضی، (۱۴۱۹ ه.ق.)، فرائد الاصول، قم، لجنة تحقیق تراث الشیخ الاعظم.
- ابن فهد حلی، احمد ابن محمد، (۱۴۰۷ ه.ق.)، عده الداعی و نجاح الساعی، قم، دارالکتب اسلامی.
- ازهری، محمد ابن احمد، (۱۳۸۲)، تهذیب اللغة، تهران، موسسه الصادق (ع).
- بجنوردی میرزا حسن، (۱۳۷۷)، القواعد الفقهیه (قاعده لاضرر و لاضرار)، قم، نشر الهادی.
- بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل، (۱۴۱۵ ه.ق.)، الفوائد الحائریة، چاپ اول، قم، مجمع فکر الإسلامی.
- الغزالی ابو حامد محمد بن محمد، (۱۴۱۷ ه.ق.)، المستصفی فی علم الاصول، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- الشهید الاول، شمس الدین محمد، (۱۳۹۹ ه.ق.)، القواعد و الفوائد فی الفقه و الاصول و العربیة، قم، مکتبة المفید.
- طریحی، فخر الدین، (۱۳۹۵ ه.ق.)، مجمع البحرین، قم، مکتبة نشر الثقافة الاسلامیة.
- طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن، (۱۳۹۰)، الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- محمدحسین اصفهانی، (۱۴۱۸ ه.ق.)، حاشیة مکاسب، قم، المحقق.
- الکاظمی محمدعلی، (۱۴۰۴ ه.ق.)، فوائد الاصول (تقریرات نائینی)، قم، جامعه مدرسین.
- محقق الحلی ابوالقاسم جعفر بن الحسن، (۱۴۰۳ ه.ق.)، معارج الاصول، قم، مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث.
- مصطفوی، سید محمد کاظم، (۱۴۲۱ ه.ق.)، مائه قاعده فقهیة ج ۴، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- مظفر شیخ محمدرضا، (۱۳۷۰)، اصول الفقه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- منصوری، نظریة التعدی عن النص، چاپ در مجموعه المقالات الاصولیه، گنگره وحید بهبهانی، ج ۱، نجف اشرف، دارانشر النجفیه .